

## محمدتقی دانش‌پژوه آن‌گونه که بود پسر از پدر می‌گوید

گفت و گو: محمد رضایی

طبقه هشتم یک ساختمان بلند مرتبه در بزرگترین خیابان پایتخت جایی است که فرزند استاد محمدتقی دانش‌پژوه هر روز بیمارانی را طبابت می‌کند که گاهی از شهرهای دور به تهران آمده‌اند. گفت و گویی با ایشان ترتیب دادیم که علی‌رغم مشغله فراوان، به احترام پدر، پذیرفتند. دکتر محمد دانش‌پژوه، متخصص قلب و فرزند استاد دانش‌پژوه یکی از چهار فرزند ایشان و تنها فرزند استاد است که در ایران زندگی می‌کند و سرپرستی مادر مریضش، همسر استاد دانش‌پژوه، را نیز بر عهده دارد.

می‌کردند. در دانشکده ادبیات و دانشکده الهیات نیز بودند؛ از این کتابخانه به آن کتابخانه، بررسی این نسخه خطی و آن نسخه چاپی. همیشه با کتاب بود، الا زمانی که می‌خواهید.

● **ارتزاقشان از کار کتاب بود یا فعالیت دیگری هم داشتند؟**

خیر، فعالیت دیگری نداشتند. قانع بودند. قدیمیها مثل امروزها نبودند که ماشین بخواهند و خانه رنگارنگ بخواهند. آدمهای گذشته، آدمهای ساده‌ای بودند و با حقوقی که دولت به آنها می‌داد می‌ساختند و زندگی می‌کردند. مسائل مالی به این شکل که الان مطرح است، لاقلاً برای پدرم مطرح نبود.

● **آیا استاد دانش‌پژوه که این قدر با کتاب محشور بودند، کتابخانه شخصی نداشتند؟**

چرا، کتابخانه شخصی داشتند که کتابهایش هم بیشتر کتابهای مرجع بود و چون به مرحوم مینوی بسیار علاقه‌مند بودند، کتابهایشان را به کتابخانه مینوی که در خانه شخصی ایشان است اهدا کردند که این کتابخانه جزء پژوهشگاه علوم انسانی است.

● **آثارشان چه تعداد است؟**

زیاد است، ۲۰۰، ۳۰۰ کتاب و مقاله و نشریه داشتند. قبل از انقلاب مجله‌ای بود به نام «فرهنگ ایران زمین» که ایشان و آقای افشار و دو سه نفر دیگر از دوستانشان آن را منتشر می‌کردند. بعد از انقلاب هم در مجله‌ای که آقای افشار منتشر می‌کردند، مقاله می‌نوشتند.

● **سفرهای علمی به خارج از کشور هم می‌رفتند؟**

به آمل می‌آمدند و در بیلاق به ما ملحق می‌شدند. ● **چه مدت در تهران ماندند و تحصیلات عالی را از کجا آغاز کردند؟**

ایشان از آغاز دهه بیست که وارد تهران شدند برای همیشه ماندگار شدند. در ابتدا، مدتی در تهران و سپس قم بودند و پس از آن در دانشکده الهیات (منقول و معقول) شروع به تحصیل در سطح عالی کردند. در واقع درس منظم را تا همان مقطع کارشناسی خواندند؛ و پس از اخذ لیسانس در کتابخانه دانشکده حقوق مشغول به کار شدند. سپس ما هم از آمل به تهران نقل مکان کردیم. ● **تا کی در کتابخانه دانشکده حقوق ماندند و فعالیت کردند؟**

چون ایشان به کار کتاب و کتابت و تحقیق در ادبیات فارسی و متون قدیمی علاقه داشتند پس از فارغ‌التحصیلی نیز در همان کتابخانه تا سال ۵۵ - ۵۶ ماندند و بعد به دانشکده ادبیات در گروه تاریخ رفتند.

● **آیا فرزندان ایشان را تشویق نمی‌کردند که کار ایشان را دنبال کنند؟**

نه، هیچ وقت به ما نگفتند که دنباله‌رو کار من باشید. فقط یک بار که در کلاس سوم یا چهارم ابتدایی بودم، به من گفتند: دوست دارم پزشک شوی. فقط همان موقع چنین خصوصی با من حرف زدند.

● **آقای دکتر، مرحوم دانش‌پژوه، اواخر عمرشان چه فعالیتی می‌کردند؟**

این اواخر در خانه بودند؛ چون مقدار زیادی کتاب تهیه کرده بودند و مدارکی را که به درد کارشان می‌خورد، در خانه داشتند و با آنها کار



● **آقای دکتر، از زندگی خصوصی پدرتان،**

**مرحوم دانش‌پژوه بگویید؟**

تا آنجایی که یادم هست، پدرم ابتدا نزد پدربزرگمان که روحانی و مجتهد بود، درس خواند و طبق رسم خانواده، او هم می‌خواست روحانی بشود. با توجه به اینکه پدربزرگم زود فوت کرد، پدرم در سنین نسبتاً پایین، در هجده سالگی مسئول خانواده شد. آن موقع که پدربزرگم درگذشت، من تنها بچه خانواده بودم. بنابراین، پدرم مجبور بود هم از من و مادر بزرگ و مادرم نگهداری کند و هم تا حدود امکاناتی که در آمل وجود داشت، درس بخواند. بعد از مدتی با مشکلاتی که در حکومت رضاشاه از نظر نحوه درس خواندن پیدا شد، پدرم مجبور شد درس خواندن را به گونه‌ای دیگر پی‌بگیرد. در این مقطع بود که به تهران عزیمت کرد و در مدرسه صدر مشغول تحصیل شد. ایشان قبل از سفر به تهران، بیشتر در آمل بودند و هنگامی که عازم تهران شدند، دیگر ایشان را کمتر می‌دیدیم، جز اینکه در ایام عید

مرحوم دانش پژوه به خاطر علاقه مندی فراوانی که به مرحوم مینوی داشتند کتابخانه شخصی خود را که بیشتر کتابهای مرجع بود، به کتابخانه مینوی که در خانه ایشان واقع شده است اهدا کردند

استاد دانش پژوه خطاب به کتابداران یکی از کتابخانه‌های هندوستان در پایان ساعت اداری: در را ببندید و بروید. من چیزی نمی‌خواهم بخورم. شب همین جا می‌مانم و صبح که شماها آمدید، می‌روم بیرون و صبحانه می‌خورم

دکتر محمد دانش پژوه، فرزند مرحوم دانش پژوه: زندگی پدرم کتاب بود. از این کتابخانه به آن کتابخانه، از این نسخه خطی به آن نسخه چاپی، همیشه دستش کتاب بود، الا زمانی که می‌خوابید



● **مادر خودتان چطور، ایشان در جایگاه همسر استاد دانش پژوه چه فعالیتی داشتند؟**  
مادرم زن ساده‌ای بود. آن موقع دخترها مدرسه نمی‌رفتند؛ اما خانواده مادرم باسواد بودند. پدر مادرم طبیب بود. اما در قبال دخترانش خیلی تعصب نشان می‌داد و می‌گفت اینها اگر مدرسه بروند و خواندن و نوشتن یاد بگیرند ممکن است برای کسان نابابی نامه بنویسند. این شد که مادر ما جز سواد قرآن و دعا خواندن سواد دیگری نداشت. ایشان آن قدر خط یاد نگرفت تا وقتی که خواهرم برای تحصیل به خارج رفت، چون دلش می‌خواست برایش نامه بنویسد آن موقع نوشتن را یاد گرفت.

● **آقای دکتر، مرحوم دانش پژوه چند فرزند داشتند؟**

چهار فرزند، من و دو برادرم و یک خواهرم که یکی از برادرانم مهندس راه و ساختمان شد و سالها اینجا کار کرد و بعد به آمریکا عزیمت کرد و الان سالهاست که در آمریکا زندگی می‌کند. برادر دیگرم هم اینجا لیسانس ریاضی گرفت و رفت فرانسه و کارهایش را تکمیل کرد و دکترای آمار گرفت و همانجا ماند. خواهرم هم در آلمان درس خواند و پزشک شد و همانجا ماند.

● **در پایان سخن، بفرمایید استاد دانش پژوه وصیت خاصی نکردند؟**

پدرم اصلاً وصیت‌نامه نداشت. چیزی نداشت که وصیت کند. کتابهایش را که در زمان حیاتش به کتابخانه مینوی اهدا کرد؛ بنابراین چیزی نداشت.

● **سپاسگزارم از اینکه با مشغله فراوان در این گفت‌وگو شرکت کردید.**

آن چیزی که تفنن است، نداشت. این اواخر یادم می‌آید که چون خیلی به ارسطو علاقه داشت دایم در حال خواندن کتابها و آثار او بود.

یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی ایشان این بود که هم تربیت روحانی داشت و هم بسیار روشنفکر بود. افکار مختلف را به راحتی می‌پذیرفت. من با آن تربیتی که مادر بزرگم برایم ایجاد کرده بود خیلی یک بعدی فکر می‌کردم. اما پدرم خیلی «باز» فکر می‌کرد. یک روز به من گفت: این کتابها را خواندی، چیزهای دیگری هم هست که می‌شود خواند؛ و بلافاصله رفت و روح‌القوانین مونتسکیو را که تازه درآمده بود و یکی از کتابهای ژان ژاک روسو و چند کتاب دیگر که نامشان را فراموش کرده‌ام آورد و جلو من گذاشت و گفت: اینها را بخوان.

لذت‌بخش‌ترین خاطره تربیتی که از او دارم این بود که اجبار نمی‌کرد؛ بلکه می‌گفت: این کتاب را بخوان و بعد قضاوت کن.

● **مادر بزرگ شما چه تربیتی در شما پروراند که می‌گویید یک بعدی فکر می‌کردم. آیا منظور، مادر استاد دانش پژوه است؟**

بله، منظورم مادر بزرگ پدری‌ام است. مادر بزرگم یعنی مادر استاد دانش پژوه آدم باسوادی بود. تحصیلات قدیمی خیلی خوبی هم داشت. با اینکه در آن زمان برای زن امکان سوادآموزی خیلی کم بود، مادر بزرگم می‌نوشت. عربی هم بلد بود. فارسی هم خوب بلد بود. اشعار حافظ و مولوی را برای ما می‌خواند. خیلی هم مؤمن بود. در حقیقت، معدن اطلاعات ما مادر بزرگمان بود. در ابتدا همه چیز را از او یاد گرفتیم. ولی خیلی سنتی و مذهبی بود.

بله، او را دعوت می‌کردند، دو سه بار رفته بودند بوستون و هاروارد. این سفرها برای کتابشناسی و کتاب بود. فرانسه، آلمان، هند و عربستان هم رفته بودند. بعد از انقلاب هم چون دیگر توانی نداشتند، فقط یک بار با آقای ایرج افشار به پکن رفتند. ایشان به هر جا که آثار خطی ایران وجود داشت و توانش اجازه می‌داد سر می‌زد.

● **آقای دکتر، دوستان مرحوم دانش پژوه، خاطره‌ای از ایشان و دوران فعالیتشان برای شما تعریف نکرده‌اند؟**

چرا، آقای دکتر محقق همیشه خاطره‌ای از ایشان تعریف می‌کند که جالب است. ایشان می‌گوید: با همدیگر رفته بودیم هندوستان و در آنجا رفتیم به یک کتابخانه.

ایشان که به کتابخانه رسید، انگار که غرق شد. ساعت به شش بعدازظهر نزدیک شد و مسئولان کتابخانه می‌خواستند کتابخانه را تعطیل کنند که من به مرحوم دانش پژوه گفتم: بیا، برویم. بلافاصله گفت: به اینها بگو در را ببندند و بروند. من چیزی نمی‌خواهم بخورم. شب همین جا می‌مانم و صبح که شماها آمدید، بیرون می‌روم و صبحانه می‌خورم.

● **آقای دکتر، باز هم می‌خواهیم برگردیم به زندگی و خصوصیات اخلاقی مرحوم دانش پژوه؛ بارزترین خصوصیات اخلاقی ایشان چه بود؟**

همان‌طور که گفتم و باز هم می‌خواهم تکرار کنم، ایشان آن قدر عاشق کتاب بود که برایش مسافرت و تفریح معنا نداشت. شما شاید باور نکنید که این آدم در طول عمرش، هرگز آن چیزی را که شما به آن می‌گویید تفریح مثل سینما، پارک و همه